



شکستن کلیشه از زن طلبه!

«زن آقا» از آن کتاب‌هایی

است که خیلی زود با آن اخت

می‌شوید. به همین

صراحت! این کتابی است که

زهره‌کارسانی آن را نوشته و

روزنوشت‌های يك زن آخوند است از سفر تبلیغی

که همسرش را همراهی کرده است. این کتاب

روایت‌های کارسانی از مواجهه او با مردم روستایی

است که تصویری متفاوت از طلبه و روحانی دارند

که روایت‌های کارسانی این تصویر را به خواننده نشان

می‌دهد و زمینه آشنا شدن او با فرهنگ روستایی را

برای خواننده فراهم می‌کند.

کارسانی در این کتاب سعی می‌کند از زاویه يك راوی

صرف خارج شود و باورها و نگاه‌های مردم نسبت

به موضوعات را نیز با زبانی متفاوت بیان می‌کند.

این در حالی است که در کتاب‌های دیگر راویان گاهی

دچار محافظه‌کاری می‌شوند، ولی کارسانی تلاش

می‌کند باورهای عمومی را به چالش بکشد و بابت

این که تعجبش را از این

موضوع نشان دهد ابایی

ندارد: «ظهر بود. قبل از نماز

در زدند. پیرزن آبله‌رویی

بود. گیس‌های

حنابسته‌اش را از

وسط باز کرده بود.

جثه درشتی داشت.

چادرش را به گردن بسته و

يك آفتابه روی دوش گرفته

بود. فهمیدن حرف‌هایش از یقیه راحت‌تر بود. واضح

و کم لهجه صحبت می‌کرد. جلوی در می‌خواست

دستم را ببوسد که اجازه ندادم. اخم‌هایش را کشید

توی هم و گفت حتماً توی گوش سیدعلی باد رفته یا

بهش بو خورده و يك سری تشخیص‌هایی که ازش

سر در نمی‌آورد. آفتابه را داد دستم و گفت: «این

کریشکه! بچه را می‌بری حمام. خوب سر و بدنش رو

می‌شوری. آخر کار این آفتابه رو می‌ریزی روی تمام

بدنش. فهمیدی؟»

اسمش چقدر هندی بود. و هند چقدر به جادو و

اینجور خرافات نزدیک. لابد يك جوری آن محلول

به جادو و جنبل مرتبط بود. توی آفتابه را نگاه

کردم. آب سیاهی لب پَر می‌زد. بوی عجیب و

تلخی داشت. ترکیب پودر بال مگس با استخوان

مارمولک آفریقایی و خون پشه! تصورش هم

چندش آور بود.»

کارسانی در این کتاب تلاش می‌کند کلیشه

زن روحانی بودن را بشکند و تصویری دیده نشده از

زندگی يك طلبه که تبلیغ می‌رود را در ذهن خواننده

جا اندازد و او را در موقعیتی قرار دهد که خواننده

تاکنون در معرض آن قرار نداشته است.

این کتاب که با اقبال مخاطبان نیز روبه‌رو شده

خواننده را با روایت‌های سرراست و کم‌حجم

کارسانی به سفری تبلیغی در روزهای ماه مبارک

می‌برد. روایت‌هایی که راوی در آنها سعی می‌کند با

خواننده صادق باشد.

روایت‌هایی که نویسنده آنها خواننده را سر سفره

يك طلبه بنشانند. این کتاب را ناشر سوره مهر منتشر

کرده است.

یونس فردوس

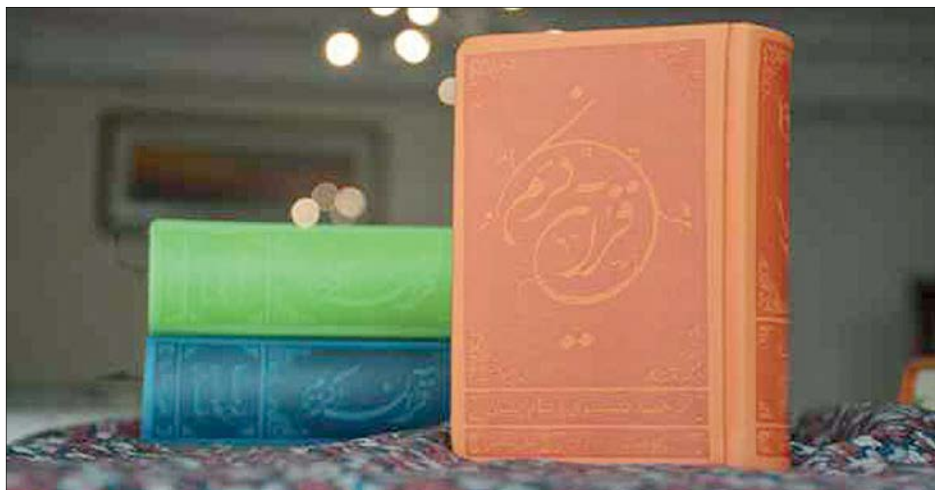
روزنامه‌نگار



این ترجمه به یمن
نوآوری‌های ظاهری و
محتوایی، بی‌اغراق
با همه ترجمه‌های
فارسی دیگر فرق
می‌کند جلدهای متنوع
جوان‌پسند، شاد
و رنگی‌اش نوید
يك دیدار تازه با کتاب
خدا را می‌دهد

مروری بر ترجمه روان ملکی از قرآن کریم

دیداری تازه با کتاب خدا



عمل در ادبیات ترجمه، قرآن را از روی طاقچه‌ها بردارد و بگذارد روی میز کار ما، جایی درست جلوی چشم‌مان تا خواندنی بودنش را هر روز و هر لحظه به رخ بکشد. و به نظر می‌رسد واقعا موفق شد. این را می‌شود از برق چشم بعضی نوجوان‌ها و جوان‌ها موقع خواندن قرآن به روایت و ترجمه علی ملکی فهمید.

این ترجمه به یمن نوآوری‌های ظاهری و محتوایی، بی‌اغراق با همه ترجمه‌های فارسی دیگر فرق می‌کند. جلدهای متنوع، جوان‌پسند، شاد و رنگی‌اش نوید يك دیدار تازه با کتاب خدا را می‌دهد و سبک و سیاق متن فارسی‌اش بی‌اندازه دلچسب، صیقل خورده و جذاب است. فقط کافی است چند صفحه‌اش را بخوانید تا عیار نو بودن کار دستتان بیاید. ترجمه از نظر زبانی کاملا به‌روز است. نثرش در محدوده‌ای خواستنی بین فارسی معیار و محاوره می‌ایستد. جملات در جای لازم و تا حد امکان آهنگین و مسجع نوشته شده‌اند. لحنش به طرز تحسین‌برانگیزی آیه به آیه و سوره به سوره برای وفادار ماندن به لحن کلام در عربی تغییر می‌کند. اینجا و در این ترجمه، دیگر خبری از کلمات قلمبه‌سلمبه برای آیات دشوار، سخت‌یاب و چندوجهی نیست. همه چیز مثل آب‌رودخانه روان، زلال و شفاف است. راحت پیش می‌رود. با اندک تمرکز و تلاشی فهمیده می‌شود. کنج‌کاوی و احساسات را برمی‌انگیزد و برای اشک و لبخند آدمی هم نقشه می‌ریزد.

از طرفی در تعریف این تفاوت‌ها، روی جلد از عبارت گویای «ترجمه پیام‌رسان و تفسیری» استفاده شده. مترجم نهایت تلاشش را برای ساده‌سازی مفاهیم قرآنی کرده، طوری که مطمئن باشد حتی يك نوجوان مقطع راهنمایی یا متوسطه هم می‌تواند به راحتی و بدون دست‌انداز معنای آیات را بخواند و بفهمد. علاوه بر این به گفته خود حجت الاسلام علی ملکی برای این ترجمه بی‌آن‌که هیچ قلاب و پرانتزی به متن اضافه بشود، از تفاسیر مهمی مثل المیزان، تسنیم، نمونه و مجمع البیان مکررا استفاده شده است. که این هم یعنی عملاً بار علمی و معنایی این برگردان فارسی چند پله بالاتر از يك متن فقط ترجمه قرار گرفته. چیزی که با باورهای مختلف مثل بعضی از شأن‌نزول‌ها کامل‌تر هم شده و يك دست‌میرزا جانانه می‌طلبد.

در مجموع این فرآیند ساده‌سازی معنایی و ادبی به همراه تلطیف بعضی لغات، متناسب با فضای ذهنی مخاطب نوجوان و جوان، ترجمه‌ای به‌غایت شیرین و خواندنی را رقم زده. پس حالا دیگر همه‌ما می‌توانیم فارغ از میزان تحصیلات مرتبط و غیرمرتبط، قرآن را هیجان‌زده و پرشور در دست بگیریم، بخوانیم، حیرت کنیم و بیاموزیم. به شوق انسان بودن و به امید رستگار شدن.

«این کتاب که هیچ شك و شبهه‌ای در آن نیست، دست آثانی را می‌گیرد که مراقب رفتارشان اند.» (سوره بقره، آیه دو) خالق بینوایان، ویکتور هوگو بود. خالق جنگ و صلح لئو تولستوی و خالق

آرزوهای بزرگ چارلز دیکنز. فهرست کتاب‌هایی که هر کدام از ما در زندگی مان مشتاقانه می‌خوانیم و از مطالعه‌شان لذت می‌بریم فهرست بلندبالایی است. آدم‌ها از هر ملیتی همیشه به مفاخر ادبی‌شان افتخار می‌کنند. مترجم‌ها بین زبان‌های مختلف پل می‌زنند. کتاب‌ها از کشوری به کشور دیگر می‌رود و در زبان مقصد مخاطب‌هاشان را پیدا می‌کنند.

اما در کتابخانه ما مسلمان‌ها، جایی بالا و بالا و خیلی بالاتر از همه عناوین کوچک و بزرگ دیگر، کتابی هست که خالقش نه يك بشر بلکه خود خداست؛ خدای محمد (ص)، قطع به یقین این معجزه به‌واژه درآمده باید هیجان‌انگیزترین کتاب دنیا باشد. کتابی ورق ورق پر از راز و شگفتی و قصه‌های ناشنیده. پر از ضروریات زندگی و راهنمایی‌های کار راه‌انداز برای پیروز و سربلند رسیدن به دروازه‌های بهشت. صاحب تنها برند انسان‌سازی در جهان خودش این کتاب سرتاپا معجزه را و او به‌واژه از آسمان به زمین نازل کرده تا ما با اشتیاق کلمه به کلمه بخوانیمش. بفهمیمش. دوستش بدریم و زندگی‌اش کنیم.

این را همه ما در گوشه و کنار ذهنمان می‌دانیم و لابد برایش يك جایی لابه‌لای هزارات کلیشه دیگر در نظر گرفته‌ایم. ولی فاصله حرف تا عمل را انگار مثل همیشه به سختی می‌شود پر کرد؛ به خصوص در جایی که ناچار باشیم از سد مرتفعی به نام زبان بگذریم و بعد تازه بتوانیم در عمق مفاهیم کتاب خدا شیرجه بزنیم؛ سدی که بسیار بلند به نظر می‌آید و گاهی آدم‌های ناآشنا با پیچ و خم‌های عربی را حتی از تلاش برای فهمیدن معنای آیات به کلی منصرف می‌کند.

خب... بله. واقعیت این است که ترجمه‌های مختلف موجود از قرآن، مترجم به مترجم کم و بیش با هم فرق می‌کنند. کار ترجمه قرآن به فارسی پیچیده، ظریف و پر از لغزش‌گاه‌های ناگزیر است. نتیجه کار هم در اکثر قریب به اتفاق موارد برای مردم عادی کوچه و بازار سخت‌خوان و پر ابهام از آب درمی‌آید. ولی آیا خدا با ما، با بنده‌های معمولی کنج‌کاوش، قرار است اینقدر سخت‌و نامأنوس صحبت کند؟

به گمانم جناب علی ملکی وقتی کمر همت بست و وارد عرصه ترجمه شد، جوابش به سؤال بالا منفی بود. او می‌خواست با ابتکار